

## An account of some Persian festivals and some miscellaneous matters

در چگونگی پدید آوردن ماهها و سالها کیان و نهادن آیینها و توفیعات مشهوره

There exists a small treatise in Persian about the calendar and calendar customs of the ancient Persians. Its author, a Pārsī priest (*dastōr*), has drawn his account from some secondary Persian sources, especially the *Nōrōznāma* (attributed to Khayyām). Manekji Rustomji Unvala has given an account of the Persian festivals as given in the above treatise<sup>1</sup> according to a manuscript in his possession, which itself is a copy of an old manuscript by Dastōr Rustam Guštāsp Ardašēr in 1087 A. Y. (1718 A. D.).<sup>2</sup>

I give here the Persian text according to the manuscript F 61 (Navsari), 77-119.<sup>3</sup>

(Raham Asha)

---

<sup>1</sup> . M. R. Unvala, « A Few Festivals (Jashans) according to an Old Parsee Manuscript », *Spiegel Memorial Volume. Papers on Iranian Subjects*, Bombay, 1908, 201-10.

<sup>2</sup> . The account begins at pag 621 and ends at page 643. Unvala's manuscript gives the colophon of Dastōr Rustam as follows:

نوشتم بدرود و شادی و فرخی و رامشن. من دین بنده دستور رستم گشتاسپ اردشیر به حسب الفرموده  
دیندوست فرارونمنشن اورمزدیار این گاه زرین مکانی شهریار غریب سیاوخش شادکام به جهت نثار دستور اویجه  
هیم فرارونمنشن گاٹان سراینیدار اورمزدیشتار دستور منوچهر ابن دستور رستم آدربرزین که تا سدوپنجاه سالان با  
فرزندان نر اشو به نیکنامی به اشایه ورزیداری و کار و کرفه کار فرمایند، و منج که نوشتار هم او او که فرمود به  
اشایه ورزیداری همبهر کنند، چه این گیتی ودیرشنی هست، و جد از نام نیک انیا چشج به نه مانید. نوشتم اندر  
روز اشتاد فراخ دادار و ماه آبان و سال بر هزار و هشتاد و هفت یزدجرد شاهان شاه شهریاران. به یزدان کام باد!

Aštād rōz ī Ābān mäh ī 1087 Yazdegirdīg = 1718 A. D., May 23, Monday

<sup>3</sup> . See also the manuscript R VIII 6 (COIL, Mumbai).

## در چگونگی پدید آوردن ماهها و سالها و نهادن آیینها و توفیعات مشهوره

نخستین گیومرت این مدت <سال> را<sup>۴</sup> به دوازده قسمت کرد، اول مبدأ تاریخ پدید آورد و سی سال به زیست.<sup>۵</sup>

چون از دنیا رفت، هوشنگ به پادشاهی نشست، و نهصد و هفتاد سال پادشاهی کرد، و دیوان را قهر کرد، و آهنگری و درودگری و بافندگی پیشه آورد، و ابریشم از پيله و انگبین از زنبور بیرون آورد، و جهان به خرمی به گذاشت و درگذشت.

و طهمورث به پادشاهی به نشست. و چهل سال پادشاهی راند.<sup>۶</sup> و دیوان را به اطاعت درآورد. و بازارها و کوچه ها به نهاد. هفت خط از دیوان بیرون آورد، و مردمان را دبیری آموخت. و آفتاب را سجده فرمود.<sup>۷</sup> او را طهمورث دیوبند خوانند.

پس برادرش جمشید به جای او به نشست. و از آن تاریخ هزار و چهل سال گذشته بود، و آفتاب به برج نهم آمده بود. چون پادشاهی جمشید به چهارسدویست و یک سال به گذشت، آفتاب به جای خویش باز آمد، و جهان بر وی راست شد، و جمله دیوان را مطیع خود گردانید. و به فرمود تا گرمابه کردند، و دیبا به بافتند. و آدمیان به عقل و تجربه روزگار بدین جای رسانیده اند که خر را بر اسب افکنند تا استر پدید آید. و جوهرها از معدن بیرون آورد. و جشن ساخت و نوروزش نام نهاد. در اول پادشاهی مبارکی و بخشنده و عادل بود، و جهانیان او را دوستدار بودند، و شاد و خرم از او بودند، و خدای تعالی او را فر<sup>۸</sup> و عقل داده بود که چندین چیزها به نهاد. اما در آخر منی کرد، و بزرگمنشی<sup>۹</sup> و بیدادگری و ظلم آغاز کرد. و بعد از آن فر<sup>۱۰</sup> ایزدی به رفت و تدبیرها او خطا افتاد.

و بیورسپ که او را ضحاک خوانند از گوشه ئی در آمد. و جمشید از او به گریخت، و به زمین هندوستان رفت. و بیورسپ به پادشاهی به نشست. و عاقبت به دست جمشید کاری بر نیامد، و به دست ضحاک تازی هلاک شد. و ضحاک تازی هزار سال به یک روز کم<sup>۱۰</sup> پادشاهی راند. اول عادل بود، و آخر بیدادگر شد، هم به گفتار و هم به کردار، و مردمان را رنج می نمود.

<sup>۴</sup> ماهها

<sup>۵</sup> نوروژ نامه، ۱۳: پس گیومرت این مدت را بدین گونه به دوازده بخش کرد، و ابتداء تاریخ پدید کرد، و پس از آن چهل سال به زیست.

<sup>۶</sup> نوروژنامه، ۱۵: و سی سال پادشاهی کرد.

<sup>۷</sup> نوروژنامه، ۱۵: و آفتاب را به پرستید. نک. دساتیر.

<sup>۸</sup> قرین

<sup>۹</sup> درست: ابرمنشی

<sup>۱۰</sup> نوروژنامه: هزار سال. نک. جاماسپی، ۴: ped bavandagīh ī hazār sāl kam ēk nēm-rōz

تا آفریدون بر آمد، و او را به گرفت. و مردمان او را یاری کردند. و او را به گرفت و در دماوند کوه بند فرمود.<sup>۱۱</sup> و خود به پادشاهی به نشست. و پانصد سال پادشاهی به راند. و چون چهارصد سال<sup>۱۲</sup> از سلطنت او به گذشت، و دورِ دویم از تاریخِ گیومرت تمام شده بود، آفریدون دینِ ابراهیم پذیرفت. و جملهٔ ددان چون پیل و شتر<sup>۱۳</sup> و یوز مطیع گردانید. و خیمه او ساخت، و ایوانها را طرح انداخت. و تخم و نهالِ درختانِ میوه دار، و جزیرها و باغها او بیرون آورد<sup>۱۴</sup>. و آیین دین او نهاد. و ترنج و نارنج و لیمو و بادرنگ در بوستانها پدید آورد. و آیینِ مهرگان به نهاد. و هر سال همان روز که ضحاک به گرفته بود، آن روز را جشنِ سده نام نهاد. و مردمان که از جور و ستمِ ضحاک به رستند، آن جشنِ سده را پسندیده داشتند. چون دور آفتاب به فروردین رسیدی، آن روز نیز آفریدون جشن کردی، از همه جهان عهد نامه نوشتی. و شهرها بر پسران به سه قسمت نمود، چنان که ترکستان تا از لبِ جیحون و ختن<sup>۱۵</sup> و ماچین به تور داد؛ و زمینِ روم چندان که هست به سلم داد؛ و زمینِ ایران شهر به ایرج داد. و پادشاهانِ ترک و روم و عجم همه از یک گوهر اند، و خویشان اند، و ایشان همه فرزندانِ آفریدون اند.

چون فریدون درگذشت، و آن پادشاهانِ دیگر بودند که در شاهنامه گفته آمده. و بعد از آن پادشاهی به گشتاسپ شاه رسید. چون از پادشاهیِ گشتاسپ سی سال به گذشت، زراتشت پیغمبر پدید و گشتاسپ دین از او پذیرفت. و از روزگارِ آفریدون تا این روزگارِ گشتاسپ شاه نهصد و چهل سال گذشته بود. و آفتاب خویش را به عقب آورد. و گشتاسپ به فرمود تا کیسه کردند. و فروردینِ آن روز آفتاب به سرطان گرفت. و در این وقت به فرمود که هر صدوبیست سال کیسه کنند تا سالها به جایِ خویش به ماند. و مردم اوقات<sup>۱۶</sup> خویش (به) سرما و گرما به دانند.

تا به روزگارِ اسکندر به ماند، و مردمان بدان آیین همی رفتند.

تا به روزگارِ اردشیر بابکان که جشنِ کیسه [افتاد و او کیسه] به کرد<sup>۱۷</sup>، بر همان آیین به رفتند.

تا به روزگارِ نوشیروان عادل رسید و ایوان مداین [تمام] گشت، نوروز کردند، و رسمِ جشن به جای آوردند، چنان که آیینِ ایشان بود.

---

<sup>۱۱</sup>. نوروزنامه: او را به گرفت و به کشت

<sup>۱۲</sup>. نوروزنامه: صد و شصت و چهار سال

<sup>۱۳</sup>. نوروزنامه: شیر

<sup>۱۴</sup>. نوروزنامه: و آبها، روان در عمارات و باغها او آورد

<sup>۱۵</sup>. نوروزنامه: چین

<sup>۱۶</sup>. تا وفات

<sup>۱۷</sup>. نکرد

## فصل.

به دان که نهادنِ نوروز آن بوده است که چون به دانستند که آفتاب را دو دور بود: یکی آن که هر سیصدوشصت و پنج روز و ربعی از شبانروزی به اول دقیقه حمل باز آید، و آن وقت نوروز و سالِ نو بود؛ و دیگر هر هزار و چهارصدوشصت و یک سال به همان دقیقه باز آید به همان وقت روز که رفته باشد. اکنون چون جمشید این روز دریافت و نوروز نام نهاد و جشن آیین کرد و به فرمود تا موبدان تاریخ نهادند و دوازده بخش نمودند.

نخستین فروردین ماه خوانند که آغازِ رستنی اندر وی باشد، و این برج را حمل خوانند.

دوم اردیبهشت ماه بدان سبب خوانند که این ماه به بهشت مانند کرده اند، و آفتاب اندر این ماه در برج ثور باشد.

و سوم خرداد ماه بدان سبب خوانند که مردمان را خورش دهد چون گندم و جو و میوه هاء دیگر، و آفتاب اندر این [ماه در] برج جوزا باشد.

چهارم تیر ماه بدان سبب خوانند که در این ماه گندم و دیگر چیزها قسمت کنند، تیرِ آفتاب از غایت بلندی فرود آمدن گیرد چون تیرِ پرتاب که بر گنبدی اندازند و آن گاه فرو گردد به زیر آمدن گیرد، و این برج سرطان باشد. و اول تابستان باشد.

پنجم مرداد ماه باشد، و قسمتِ او برج اسد باشد.

ششم شهریور ماه بدان سبب خوانند که دخلِ پادشاهان و دهیکِ غله ها در این ماه خواهند. و در این ماه آفتاب در برج سنبله باشد.

هفتم مهر ماه بدان سبب خوانند که مهربانی مردمان با یکدیگر کنند، از غله و میوه و غیرها نصیب دهند، به هم خورند. و آفتاب در برج میزان باشد. و آغازِ خریف بود.

هشتم آبان ماه بدان سبب خوانند که بارانها زیادت گردد و آغازِ باریدن شود از بهرِ کشت و زرع کردن. و این میانه خریف بود. آفتاب در برج عقرب باشد.

نهم آذر ماه بدان سبب خوانند که هوا در این ماه سرد گردد، و به آتش حاجت افتد. در این ماه آفتاب در برج قوس باشد.

دهم دی ماه بدان سبب خوانند که به زبانِ پهلوی دی<sup>۱۸</sup> را آن خوانند که زمین از خرمیها دور مانده شود. و در این ماه آفتاب در برج جدی باشد. اول زمستان باشد.

---

<sup>18</sup> . The Parsi Dastōr omits the popular (and incorrect) etymology given by the author of the Nōrōznāma: به زبان پهلوی دی دیو باشد

یازدهم بهمن ماه بدان سبب خوانند که سردی و خشکی و به کنجی اندر ماندن بود. و آفتاب در این ماه در برجِ دلو باشد.

دوازدهم اسفند ماه بدان سبب خوانند که اسفند به زبانِ پهلوی میوه باشد. و اندر این ماه میوه ها و گیاهها دمیدن گیرد، و نوبت آفتاب به حوت رسد.

### فصل: در چگونگی سالِ نو

به دان که روزِ فروردین<sup>۱۹</sup> اول روزِ نوروزِ کیان است. و این نوروز از گاهِ شاه کیخسرو تا روزگارِ یزدگردِ شهریار که آخر ملک عجم بوده است. و آیینِ ایشان چنان بودی که در این روزِ نوروز نخست موبدِ موبدان پیش ملک آمدی با جامی زرین، و پر از می کردی، و انگشتری با درمی [او دیناری] زر بر وی گذاشتی، و به ملک دادی. و ثنا و ستایش کردی، و آفرین گفتی که:

شاهها [به] جشنِ روزِ فروردین<sup>۲۰</sup> و ماهِ فروردین، آزادی گزین، و به یزدان و دین <و> کیان <خوره> و سروش و آدر با کردار دانا کرد و بینائی به کاردانی دین و دنیا کن<sup>۲۱</sup>، و دیرزیوندگی به ماناد با خوی اوپژه و رسم اوپژه، بر تختِ زرین شاد باش، با رسم نیاکان و به همت بلندی و نیکوکاری و برزشن و داد و رادی و نگاهداری<sup>۲۲</sup> و بر دشمنگیری فیروز باد! روزِ نوروز از سالِ نو به شادمانی و خرمی و کامرانی و کامگاری به افزون باد!

پس آن جام به ملک دادی، و گفتی که: انوشه به زی، به جامِ جمشیدی به خوار!

چون ملک آن را چاشنی به کردی، باز مدح و ثنا از سر به گفتی. زیرا که هر چه بزرگان اول دیدار چشم به آن چیز افگنند تا دیگر سال بر ایشان خرمتر گردد و به زیادتر شود.

### فصل دیگر

موبدان موبد گفته اند که<sup>۲۳</sup>: ایزد تعالی چهار فرشته بر چهار گوشهٔ جهان به گماشته است<sup>۲۴</sup> تا آسمان را نگاه دارند که اهریمنان نه گذارند که از کوهِ قاف به گذرند و بدی در جهان کنند. و این جهان در میان آن جهان چون دانهٔ خردل است. و آفتاب از نور خدای تعالی آفریده شد، و آسمان و زمین به وی روشن کرد و نباتها <بدو> پرورش داد. و آفتاب نوری است از نورها ایزد

<sup>۱۹</sup> درست: روزِ نخستِ فروردین

<sup>۲۰</sup> نوروزنامه: به جشنِ فروردین. (و این سخن درست است.)

<sup>۲۱</sup> نوروزنامه: سروش آورد ترا دانائی و بینائی بکاردانی (اوزلی ۱۲۰: سروش آدر با کردار و دانا کرد و بینا

بکاردانی و دین رایومند)

<sup>۲۲</sup> نوروزنامه: و ورزش داد و راستی نگاه دار (اوزلی ۱۲۰: و برزش داد و رادی نگاه دار)

<sup>۲۳</sup> نوروزنامه: و چنین گفتند موبدان عجم کی دانایان به روزگار بوده اند که

<sup>۲۴</sup> نوروزنامه: ایزد تبارک و تعالی را دوازده فرشته است، از آن چهار فرشته بر اسمانها گماشته است

تعالی. پس بر تمام خلق عالم واجب است که رسم پادشاهانِ کیان به جای آورند، از بهر مبارکی و شادمانی دانند، و آفتاب را قبله کنند.

### فصل دیگر: در چگونگی روزهای فروردیگان

پنجهٔ وه یعنی نامهای پنج روز برگزیده این است: اهنود گاه، اشتود گاه، سفتمد گاه، وهوشتر گاه، وهشتوش گاه.

در این پنج روزه همه روانانِ مردگان اشوان از این جهان خبر یابند، و از خانهای خود باز آیند. اکنون در این پنج روز هیچ کاری از هیچ شغلی نه شاید کردن به جز اوستا خواندن و یزشنِ یزدان کردن یا به موبدان فرمودن، به جهتِ روانِ نیاکان پدران و مادران آفرینگان گفتن، و طعام و شراب به خوردِ درویشان و ارزانیان دادن تا ثواب و مزدِ بزرگ باشد. بعد از آن به زیارتِ دخمه ها شدن که واجب است.

### فصل دیگر: در چگونگی دانستنِ سالِ نو که این روز را نوروزِ عامه خوانند، یعنی

#### نوروزِ کوچک

به دان که روزِ اورمزد که آخرِ پنجهٔ وه باشد و ماهِ فروردین، اول نوروز سال نو باشد. و در این روز آیینِ پادشاهانِ کیان چنان بودی که تا نوروزِ دویم، یعنی خرداد روز، حاجتهای مردمان برآوردندی و روا کردند، و زندانیان را همه از بند رها کردند، و گناهگاران را عفو نمودندی. و آن گاه به عیش و طرب مشغول شدند. چنان که گفته اند هر کس روزِ نوروز جشن کند و به خرمی پیوندد، تا نوروزِ دیگر همه اوقات در خرمی و شادمانی گذراند.

### فصل: در چگونگی نوروزِ خاصه یعنی نوروزِ بزرگ

این جشن روز<sup>۲۵</sup> خرداد و ماهِ فروردین باشد. و گویند که در این روز خدای تعالی عالم را بیافرید، و کوبان چون ستاره و ماه و خورشید را فرمان داد تا حرکت کردند به سیر کردن از اول حمل. و افلاک را دوران فرمود. و در این روز گیومرت، که یعنی او را کیامرث خوانند، بیافرید. و در دین گوید که در این روز خدای تعالی بیشتر روزی به مردمان بخشش کند. و در این روز همه دام و دهشِ دادار اورمزد آفریده شد. و در این روز بود که جمشید، که عرب او را میو شلخ<sup>۲۶</sup> خوانند و بعضی دیگر او را سلیمان پیغمبر خوانند، و در جهان طواف همی کرد، چون به آذربایجان<sup>۲۷</sup> رسید، در این روز بر تختِ زرین نشست، و تاجِ مرصع به جواهر بر سر نهاد. و به فرمود تا آن تخت را به هوا بر کشیدند از سوی مغرب<sup>۲۸</sup> و روی با مردم چون در آن

<sup>۲۵</sup> را

<sup>۲۶</sup> برهان قاطع: منوشلخ

<sup>۲۷</sup> آذرتاج خان

<sup>۲۸</sup> برهان قاطع: فرمود تخت مرصعی را بر جای بلندی رو به جانب مشرق گذارند.

وقت که آفتاب از مشرق بر آمد، و نور آفتاب بر تخت و تاج جمشید افتاد، و شعاعی روشن پدید آمد. و چون مردمان در هوا آن را به دیدند شاد شدند، دیگری را بشارت دادندی و گفتندی که این روز نو است که دو آفتاب بر آمد، یکی از مشرق و یکی از مغرب. و این روز را جشن بزرگ داشتندی. اصل نام جم بود. به جهت آن شعاع جمشید گفتندی. و در این روز جمشید در میان مردمان رسمهائ نیکو نهاد، و چنین گفت که: خدای تعالی شما را بیمارزید. و در این روز به فرمود که جمله مردمان از خاص و عام به آب پاکیزه خود را به شستند، و ایزد تعالی را شکر کردند. و گفت که هر سال این روز هم چنین کنند. نیز چنین به باید کردن. و در این شب بود که شاه کیخسرو از مادر به زاد، و در این روز بر تخت شاهی به نشست. و در این روز بود که گشتاسپ دین از پیغمبر زراتشت قبول کرد. و نیز در این روز در جهان آشکارا شد. و این روز را بدین سبب نوروز ملک و نوروز خاصه نام نهادند زیرا که در این روز خدای تعالی روزی و راستی و خیر و برکت از همه نیکوئیها بر بندگان خویش بخشش کند. و روایت دیگر چنین کنند که این روز نوروز در زمان پادشاهی جمشید به نهادندی. و بعد از او آیین پادشاهان کیان چنین بوده است که هر پادشاهی که بر تخت سلطنت نشست تاریخ از وقت جلوس او گرفتندی. و چون زمان پادشاهی او به آخر رسیدی، آن را ترک کردند. تا آن گاه که پادشاهی به یزدگرد بن شهریار رسید. این تاریخ را به نام او نو کردند. و در سنه یازده هجری تاریخ به نام او به ماند. و هر گاه که نام روز و نام اول ماه قدیمی یکی باشد، آن را جشن خوانند.

### فصل: در شرح نوشتن رقعۀ کزدم

این روز را روز سفندارمد و ماه سفندارمد باشد. چنین گویند که: در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب سه رقعۀ باید نوشتن از برای دفع مضرت هوام، یعنی حشرات و خرفستران. و آن را بر سه دیوار خانه به چسبانند، و چهارم که صدر خانه خالی گذارند.

و بعضی گفته اند که: در پشت در خانه این رقعۀ باید نوشتن تا در آن سال زیان و آفت کم گردد.

و بعضی دیگر گفته اند که: نوشتن رقعۀ کزدم رسم پارسیان نیست، بلکه چیزی است که عوام به کار می دارند، و آن بدین وجه نویسند: بنام ایزد و بنام نیو آفریدون.

و بعضی گویند: آفریدون، که عرب او را نوح پیغمبر خوانند، در این روز طلسمات فرمودی، و باد سموم به بستی. و مؤید این که در این روز رقعۀ نوشتن طلسمی است که از پیش فریدون است، و این کار را او ساخت.

و پارسیان این روز را مزدگیران<sup>۲۹</sup> گفتندی، به سبب آن که زنان در این روز به شوهران خود تسلط می نمودندی به آرزوهای خود، و ایشان را مطالبها می کردند.

### فصل: در چگونگی جشن آبانگان<sup>۳۰</sup>

این جشن را روز آبان و ماه فروردین<sup>۳۱</sup> باشد. و این نام فرشته ای است که موکل است بر آبها. و اگر در این روز<sup>۳۲</sup> باران نه بارد، آبانگان مردان خوانند، و مردان به آب در آیند. و اگر باران نه بارد، آبانگان زنان گویند، زنان به آب در آیند، و این عمل را بر خود شگون دارند.

### فصل: در چگونگی جشن آبریزان که نوروز طبری خوانند

و این جشن را روز تیر و ماه تیر<sup>۳۳</sup> باشد. و آن روز بود که هفت سال باران و نم بر زمین نه رسید. و در این روز مردمان به خدای تعالی دعا کردند، و در وقت بار تعالی باران به فرستاد. و به این سبب مردم در این روز آب بر یکدیگر ریختندی و نشاط کردند که جشن باران آمده است. و این رسم در شهرهای عراق و پارس<sup>۳۴</sup> می کنند.

### فصل: در چگونگی جشن تیر و تشتر که تیرگان مهین خوانند

و این جشن را روز تیر و ماه تیر باشد. و در این روز بود که منوچهر با افراسیاب صلح کرد به شرط آن که افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش به وی دهد. پس حکما تیری به حکمت به ساختند، و در وقت طلوع آفتاب آرش از کوه طبرستان بر کمان نهاد و به طرف مشرق انداخت، و حرارت آفتاب آن را به سرحد تخارستان رسانید. چنان که شاعر گوید:

از آن خوانند آرش را کمانگیر  
که از آمل به مرو انداخت او تیر

گویند: در این روز خبر آمد که آن تیر از کجا فرو افتاده، و همه مملکت به منوچهر دادند. و در این روز شادی و عیش کردند.

### فصل: در چگونگی جشن مهرگان عامه که روز مهرجان خوانند

و این جشن را روز مهر و ماه مهر باشد. و مهر به زبان پارسی آفتاب خوانند. و در این روز خسروان کیان شادی و نشاط کردند، این روز را نیک بزرگ داشتندی، و جشن شاه آفریدون خواندندی، ازیرا که در این روز بیورسپ که عرب او را ضحاک می خوانند به گرفت به زمین

---

<sup>۲۹</sup>. امروکیان (اونوالا: 'taking males' lit. (Mard-Giran)

<sup>۳۰</sup>. آبانگاه. نک. برهان قاطع: آبانگاه

<sup>۳۱</sup>. درست: ماه آبان

<sup>۳۲</sup>. شهردان رازی: آبان روز فروردین ماه

<sup>۳۳</sup>. ابن الفقیه (مختصر کتاب البلدان): ماه فروردین فی روز آبان

<sup>۳۴</sup>. ابن الفقیه: فی ماه و همدان و اصبهان والدینور و ماحولها

بابل، از آن جای بند کرده و به دماوند کوه فرستاد. و در این روز جشن بودی، و همه مردمان روز به شکر نعمت حق سبحانه تعالی مشغول شدند، و هر سال در این روز زمزمه کردند.<sup>۳۵</sup>

### فصل: در چگونگی مهرگان خاصه که بعد از مهرگان عامه بود

و این جشن را روز مهر و ماه مهر باشد. و این روز بود که شاه آفریدون بر تخت پادشاهی به نشست. و پارسیان این روز را بسیار بزرگ<sup>۳۶</sup> و ارجمند داشتند و عشرت و طرب کردند. و موبدان گفته اند که: هر که از بامداد و پگاه روز مهرگان نان به خورد و مورد را به بوید، از همه بلاها ایمن به شود.

### فصل: در چگونگی جشن خزان

و این جشن را روز رشن و ماه شهریور باشد. و این روز را خزان نخستین خوانند. و جشن خزان دیگر را روز اورمزد و ماه مهر باشد. و این جشن از بهر آن نهادندی که در این روز کشت و زراعت تمام کردند.

### فصل: در چگونگی جشن ... دیگان<sup>۳۷</sup>

این جشن را روز سروش و ماه دی باشد، و بدین روزگار نبات نه روید.

### فصل: در چگونگی رکوب الکوسج<sup>۳۸</sup>

این جشن را روز اورمزد که اول آذرماه قدیم باشد. و در این روز به وقت پارسیان چنین رسم و آیین بوده است که پادشاهان در ولایت خود هر سال از هر دکانی یک درم سیم می ستانده اند، چنان که مردی کوسه یکچشم بر خری برهنه نشستی و کلاگی را بر دست نشانده، و وادزنی به دست دیگر گرفتی. و با چند نفر از حشم پادشاه به بازارها اندر شدی، و خود را بدان وادزن باد زدی، و از هر دکانی یک درم سیم به این وضع گرفتی، و زمستان را وداع کردی. چنان که اگر یک توقف افتادی، هر چه در دکان بودی، همه به غارت بردی. و چون کوسه به نزدیک دکان رسیدی، در حال درم به پیش وی باز بردندی. و آن درمها از بامداد تا نماز پیشین هر آن چه جمع می شدی از آن پادشاه بودی، و باقی تا نماز دیگر از آن کوسه و حشمی که با وی بودند حصه می نمودندی. و اگر کوسه را از پس نماز دیگر به نظر بازاریان در آمدی، مردمان چندان که توانستندی شلاق بر وی به زدندی، و هیچ کس به فریاد و یاری

---

<sup>۳۵</sup> و همه مردمان روز به شکر نعمت حق سبحانه تعالی مشغول می بودندی و اندرین روز بنا بر بزرگی یزدان دانند (اونوالا: they used to take their food and drink silently without uttering a word, and used to pass the whole day in giving thanks to the Almighty for his innumerable bounties

<sup>۳۶</sup> بزرگ دارند

<sup>۳۷</sup> برحِب (اونوالا: Burjab)

<sup>۳۸</sup> برهان قاطع: کوسه برنشین

او نه رسیدی و داوری نه بودی. اکنون همین رسم در بغداد و شهره‌ها پارس همی کنند. و این از سبب آن کنند که زمستان به آخر رسیده است.

و آیینِ پارسیان چنین بودی که اگر بامدادِ این روز قمر به منزل آتشی بودی، انگبین خوردندی؛ و اگر به منزل هوائی بودی، شیر خوردندی؛ و اگر به منزل ارضی بودی، شراب خوردندی؛ و اگر به منزل آبی بودی، آب خوردندی که تا در آن سال از همه رنجه‌ها و آفتها ایمن و تندرست باشند.

و گویند: هر که بامدادِ این روز پیش از سخن گفتن بهی خورد و ترنج بوید، در آن سال نیکبخت باشد. و اگر چیزی بوی خوش بر آتش نهند، از همه آفتی ایمن باشند.

### فصل: در چگونگی جشنِ بهمنجنه

این جشن را روز بهمن و ماه بهمن باشد. و در این روز پارسیان سرکه با سپند به خوردند، و بعضی گفته اند که سپند با شیر تازه به خوردندی که بهمن امشاسپند حفظ را بیفزاید و عقل و خرد را زیاده گرداند.<sup>۳۹</sup> و بعضی بلاد [در این روز] مهمانی کنند به خوردنی که در وی جمیع حبوبات باشد، به [این] سبب جشن [بهمنجنه] خوانند.

### فصل: در چگونگی جشنِ [شب] سده

این جشن را روز آبان و ماه بهمن باشد. و این شبِ سده را به چند وجه گفته اند: اول، به جهتِ آن سده گویند که پنجاه شب و پنجاه روز به نوروز مانده باشد. و دیگر، از ابتداء زمستان و آغاز آمدنِ سرما تا کم شدنِ سرما به جز آن پنج روزِ پنجه صد روز از زمستان گذشته باشد. و سدیگر، گویند که در این روز گذشته فرزندانِ آدم و حوا از نر و ماده به صد عدد شده بودند، و از ایشان یکی مهترِ خود گردانیدند، و از این سبب سده گویند.

و بعضی دیگر گویند که: بدین شبِ سده هوشنگ که پسرزاده چهارمِ گیومرت باشد، در کوهِ استخرِ فارس ماری به دید و سنگی بر گرفت و قصدِ مار کرد. مار گریزان شد و در زیرِ خس و خاشاک پنهان گشت. چون هوشنگ به جانبِ آن مار سنگ انداخت، بر سنگی دیگر آمد، و آتشی از سنگ پدید گشت، و بر آن خس و خاشاک افتاد، و مار به سوخت. و چون آتش علم زد، هوشنگ گفت: همانا که این نورِ خدای است که دشمنِ ما را هلاک گردانید. و آن شب بر سرِ آن کوه آتش افروخت، و آن شب را سده نام نهاد. و جشنی فرمود. چنان که شاعر<sup>۴۰</sup> گوید:

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نامِ آن جشنِ فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار	بسی باد چون او دگر شهریار

<sup>۳۹</sup>. برهان قاطع: گویند درین روز سپند را با شیر باید خورد به جهت زیادتی حافظه

<sup>۴۰</sup>. فردوسی

و بعضی روایت دیگر کنند. چنین گویند که: چون ضحاک را به گرفتند، و فریدون ظفر یافت، و کار او را به ساخت، از آن جمله ارمائیل که وزیر ضحاک بود او را به گرفت، و خواست که او را به کشد. ارمائیل گفت: ای پادشاه جوانبخت، به دان و آگاه باش که در زمان ضحاک دو کس مردم که به من می دادند که به کشم و مغز ایشان به ماران ضحاک دهم، یک کس از ایشان آزاد می کردم، و بدین نیکی که کرده ام، به من عفو فرمای که بیگناهم.

چون آفریدون این سخن به شنید، وی را به بخشید، و در آن شب او را مهمانی کرد. به فرمود که هر کس در بام سرای خانها خود آتشی بر افروختند، و شادی کردند، و جشن فرمودی. و ارمائیل حاکم آن ولایت کرد.

این است آن چه به جهت سده گفته اند. و این سده را به هر شهری از شهرها خراسان در شب سده آتش بر بامها به آیین خسروان کیان بر افروزند، و چنان که آیین پیشینگان بوده است، رامشن کنند.

### فصل: در چگونگی جشن بادبره

این جشن را روز باد و ماه بهمن باشد. و گویند که مدت هفت سال در ایران باد نیامد. و در این روز شبانی پیش کسری آمد و گفت که: دوش آن مقدار باد آمد که موی بر پشت گوسفندان به جنبید، و در آن روز نشاط و خرمی کردند. و این روز به بادبره شهرت یافت.

### فصل: در چگونگی زر و خواص و منفعت او

به دان که زر اکسیر آفتاب است و سیم اکسیر ماه. نخست کس که زر و سیم از کان، یعنی معدن، بیرون آورد، جمشید بود. چون زر حاصل گشت، به فرمود تا او را همچون قرص آفتاب کردند، و بر هر دو روی او صورت او نگاشتند. و گفت: این زر کدخدای مردمان است اندر زمین، چنان که آفتاب اندر آسمان.<sup>۴۱</sup>

و شرف وی بر گوهرها دیگر ارجمندتر است، و شرف مردم بر دیگر حیوانات. و ارجمندی زر یکی آن است که دیدار او چشم روشن کند، و دل را شاد دارد. و داشتن زر عقل را زیادت کند، و فهم را تیز گرداند، و مردم را دلیر کند، و اندیشه نیکو و رای صواب نماید، و دانش را قوت دهد، و صورت را نیکوئی زیادت گرداند، و جوانی بر جای به دارد، و پیری دیر رساند، و عمر را بیفزاید، و در چشم و دل مردمان عزیز و با هیبت بوده باشد، و مرادها و آرزوها حاصل کند. و خواص زر بسیار است. آن چه زر کند، هیچ آدمی نه تواند کردن، زیرا که بیدرمی و مفلسی عاقل را دیوانه و بیعقل گرداند، و در میان مردمان اگر حرفی به گوید که حسابتر از

---

<sup>۴۱</sup>. نوروز نامه: و گفتند: این (زر) پادشاه مردمانست اندرین زمین چنانکه آفتاب اندر آسمان. و سیم را چون قرصه ماه کردند و بر هر دو روی صورت ماه مهر نهادند. و گفتند: این کدخدای مردمانست اندر زمین چنانکه ماه اندر آسمان.

حرفه‌ها دیگران باشد هیچ محل<sup>۴۲</sup> به او نه گذارند، نزدیک است که چون درویش شوند کفرها، بسیار گویند از دستتنگی که باشند.

### در چگونگی خواص او در کتب ملوک عجم

چنین روایت کرده اند که چون کسی با زن خویش صحبت خواهد داشتن، باید که در هنگام مجامعت کردن مرد کمری زرین بر میان بندد، و آن زن را نیز زرینه‌ها<sup>۴۳</sup> با خود باشد، و آن گاه با وی نزدیکی کند تا فرزندی که به زاید دلاور و خوبروی و خوشخوی و عاقل و خردمند و فرزانه بود، و در چشم و دل مردمان شیرین و عزیز باشد. اکنون در گهواره کودک زر و سیم به باید بستن از جهت فال نیک باشد. و اگر کودک را به دارودان<sup>۴۴</sup> زر شربت دهند آراسته سخن آید، به تن خویش شجاع و مردانه باشد، و از بیماری‌ها صرع ایمن باشد، در خواب نه ترسد. و اگر به میل زرین چشم وی را سرمه کشند روشنی چشم بیفزاید، و از علت شبکوری ایمن باشد. و اگر به کوزه زرین آب به خورد، از علت استقسا ایمن شود.

### در چگونگی صفت روی مردم نیکو سیرت

به دان که ملوک عجم<sup>۴۵</sup> روی نیکو را سعادت بزرگ دانسته اند، و دیدنش به فال فرخ داشته اند. چنین گفته اند که: سعادت دیدار ایشان در حال مردم بزرگ همان تأثیر کند که سعادت کواکب سعد بر آسمان. مثال این که چون جامه ئی که با عطر خوشبوی در صندوق باشد که از وی بوی گیرد و آن عطر و بوی به مردم رسد. مثال دیگر مانند عکس آفتاب که بر آب افتد و بی آفتاب به دیگر جای روشنائی دهد. دلیل بر آن که حاجت از نیکورویان خواهید، و طلب کنید. زیرا که نیکوروی نیکوخوی باشد. چنان که اگر مردی بخیل، سفله و بیمروت باشد، با نیکورویان قرین گردد، آن سخاوت و جوانمردی و مروت در وی اثر کند و حرکت باز دیدار آورد. و سخن اندر روی نیکو بسیار است.

### فصل

به دان که چون آدم به زمین آمد، هر چند دانه گندم می خورد سیر نه می شد، و شهوت او زیادتر می گشت. پس آن گاه به ایزد تعالی به نالید، و خدای عزوجل بر وی رحمت کرد، جو را به فرستاد تا از آن نان پخت و به خورد و سیر شد و آتش معده اش بیارامید. و جو را به فال

<sup>۴۲</sup>. میل (R VIII 6 : مهل)

<sup>۴۳</sup>. ازینها (R VIII 6 : زرینها)

<sup>۴۴</sup>. بدارد و دان (R VIII 6 : به دارودان)

<sup>۴۵</sup>. نوروزنامه: دانایان

نیک گرفت. اکنون این آیین در میان ملوک عجم به ماند که هر سال اول سال روزِ نوروز جو رسته در پیش خود به کاشتندی و از بهرِ مبارکی و خجستگی منفعتی داشتندی.<sup>۴۶</sup>

### فصل: در چگونگی شراب و منفعت آن

به دان که هیچ چیز به تن مردم سودمندتر از شراب نیست، خاصه شراب انگوری که تلخ و صافی باشد. و خاصیت وی آن است که غم از دل به برد، و دل را خرم گرداند، و تن را فربه کند، و طعام غلیظ را به گوارد، و گونه رنگِ روی را سرخ گرداند، و فهم خاطر تیز کند، و بخیل را سخی کند، و بددل را دلیر گرداند. و خوارنده شراب را بیماری کمتر افتد. چنان که خلطه‌ها لُج فاسد را زائل کند. و شراب را گروهی<sup>۴۷</sup> محکِ مردان خوانند، و گروهی ناقد عقل، و گروهی معیار دانش<sup>۴۸</sup>. هر که پنج قدح شراب ناب<sup>۴۹</sup> خوارد، آن چه در وی است از نیک و بد به گوهرِ خویش ظاهر کند، و بیگانه را دوست گرداند، و دوستی را بیفزاید. و در وی منفعت و مضرت بسیار است. اما مردمِ خردمند را باید که چنان خوارد که نفع او بیشتر از بزه باشد، تا بر وی وبال نه شود. و چندان خورد که <از> اول شراب <خواردن> تا آخر هیچ حرکتی از بدی و ناهمواری از گفتار و از کردار در وجود نیاید الا به نیکویی و خوشخویی. و این کس شراب خواردن را زیبد.<sup>۵۰</sup> و گرم مزاج را باید که به گلاب و عرق گاوزبان ممزوج کند تا زیان نه دارد، نقل آب<sup>۵۱</sup> انار کند. چون اگر دردِ سر و گرمی جگر بیم باشد با آبِ صاف ممزوج کند، با طعام‌ها ترش خورد، نقل میوه‌ها ترش تا مضرت نه رساند.

اندر دین پیدا است که گوشتِ نه پشته نه باید خوردن. و گوشت کم می باید خوردن، خصوص گوشتِ ورزا و گوشتِ خروس نه باید خوردن. چه در دین پیدا است که چون بامِ چهارم باشد، به سرِ صراط پرسشنه مهر ایزد داور و سروش دستگیر و رشن ترازودار مینوان پرسشنه راست دادار اورمزد او مهر ایزد بانگ کند و گوید کش پرسش ازش کن کش گوشتِ گاو ورزا نه خورده باشد، و بعد از آن پرسشنه‌ها دیگر کن. و اگرش گوشتِ گاو ورزا و خروس خورده باشد هیچ دیگر (پرسش) از او مه کن!

---

<sup>۴۶</sup>. نوروزنامه: هر سال جو به نوروز به خواستندی از بهرِ منفعت و مبارکی که دروست.

<sup>۴۷</sup>. نوروزنامه: گروهی زیرکان

<sup>۴۸</sup>. نوروزنامه: و گروهی صراف دانش، و گروهی معیار هنر

<sup>۴۹</sup>. باز

<sup>۵۰</sup>. وازین کس شراب را زیبد که بخورد

<sup>۵۱</sup>. آبی